

مقدمه مترجم

کتابی که پیش رو دارید نخستین بار به زبان آلمانی در ابتدای دهه ۱۹۹۰ منتشر شده است، اما اندکی بعد در ۱۹۹۷ نویسنده خود آن را با تغییرات و افزوده‌هایی به زبان انگلیسی بازنویسی کرده و از آن پس به شکل کم‌نظیری مورد استقبال جامعه دانشگاهی قرار گرفته است. این استقبال چنان بوده که در سومین چاپ انگلیسی کتاب در سال ۲۰۱۲ دست کم ۱۰ ترجمه از آن نیز به زبان‌های مختلف در دنیا منتشر شده بودند. تنها تفاوت چاپ‌های جدیدتر کتاب با چاپ نخست آن بخش مؤخره آن است که در سال ۲۰۰۵ به کتاب افزوده شده است و در این ترجمه فارسی نیز آمده است.

در مورد اینکه چرا این کتاب چنین مورد استقبال قرار گرفته است می‌توان دلایل مختلفی را ذکر کرد، لیکن دو دلیل برجسته‌تر هستند. نخست اینکه کتاب گنورگ ایگرس شکافی را در مطالعات تاریخ‌نگاری قرن بیستم پُر می‌کند. تا پیش از انتشار این کتاب هیچ مطالعه جامعی درباره تاریخ تاریخ‌نگاری در قرن بیستم وجود نداشت. ایگرس در این کتاب تلاش کرده است طیف وسیعی از جریان‌ها، مکتب‌ها، مجلات، آثار، و تاریخ‌دانان برجسته قرن بیستم را در یک مسیر تاریخی روشن به خواننده خود معرفی کند، امری که تا پیش از انتشار این کتاب به صورت جامع در هیچ اثری صورت نپذیرفته بود. در این کتاب، خواننده در سیری تاریخی و معرفت‌شناختی به تدریج با اصلی‌ترین مکاتب و جریان‌های تاریخ‌نگاری مواجه می‌شود، از جمله با تاریخ‌باوری کلاسیک، تاریخ‌نگاری مارکسیستی، تاریخ‌نگاری کمی، مکتب *آنال*، تاریخ اجتماعی، تاریخ فرهنگی، تاریخ زندگی روزمره،

تاریخ‌نگاری فمینیستی، تاریخ خردنگر، تاریخ شفاهی و بسیاری جریان‌های دیگر. ذیل همین جریان‌ها، مجلاتی که آنها را نمایندگی می‌کنند نیز معرفی شده‌اند، مانند گذشته و اکنون، آنال، یادداشت‌های تاریخی، فصلنامه تاریخ اجتماعی و اقتصادی، ادیسوس و غیره؛ و همچنین نامورترین تاریخ‌دانان این جریان‌ها معرفی شده‌اند، کسانی چون لئوپولد فون رانکه، لوسین فور، فرنان برودل، مارک بلوک، لورنس استون، ادوارد پی. تامپسون، هایدن وایت، اریک هابزبوم، و بزرگان دیگری همچون آنان. آشنایی با این مکاتب و آثار و تاریخ‌دانان از ضروریات ورود به هر گونه مطالعه تاریخی در دنیای امروز است و ایگرس توانسته است، با هنرمندی تمام و به موجزترین و گویاترین شکلی در کتابی کم‌حجم، خوانندگان خود را با همه اینها آشنا کند. و چرا چنین کتابی مورد استقبال قرار نگیرد.

دومین علت استقبال جهانی از این کتاب احتمالاً موضع‌گیری میانه‌روانه ایگرس درباره ماهیت تاریخ‌نگاری است. چنان‌که زیرعنوان همین کتاب نشان می‌دهد، تصورات دانشوران تاریخ در قرن بیستم از ماهیت تاریخ‌نگاری طیفی را تشکیل می‌دهد که ابتدای آن عینیت‌باوری پوزیتیویستی است و انتهایش شکاکیت پسامدرنیستی. در یک سو، کسانی بوده و هستند که معتقدند یگانه رسالت تاریخ بازگفتن گذشته است «چنان‌که واقعاً رخ داده است»، و از این رو تاریخ را در شمار علوم عینی (ابژکتیو) قلمداد می‌کنند. در سوی دیگر، باز کسانی بوده و هستند که تاریخ را سراسر داستان و بر ساخته‌های زبانی می‌دانند که هیچ دلالتی بر گذشته‌ای واقعی ندارد، و از این رو تاریخ‌نگاری را امری صرفاً ذهنی (سوبژکتیو) می‌پندارند. لیکن ایگرس راهی میان «عینیت علمی» و «چالش پسامدرن» را برگزیده است، به نحوی که به رغم اذعان به نوعی از عدم عینیت در تاریخ‌نگاری، آن را سراسر ذهنی نیز نمی‌انگارد. او به جای جستجوی عینیت در نظریه صدق تطابقی، عینیت را در اجماع میان دانشوران تاریخ بر سر روش‌ها و اصول پژوهش تاریخی می‌جوید، که هرچند در تحلیل نهایی باز هم ذهنی است، اما به سبب اجماعی بودن عینیتی

بین‌الاذهانی را فراهم می‌آورد. راهی که ایگرس در این کتاب در پیش گرفته است، راهی است که در عمل اکثریت تاریخ‌دانان ناگزیر از پذیرش و پیمودن آن در پژوهش‌های تاریخی واقعی خود بوده‌اند. بنابراین، کتاب ایگرس از حیث معرفت‌شناسی تاریخی، نمودارکننده دیدگاه اکثریت دست‌اندرکاران نگارش تاریخی در سده گذشته است، که این می‌تواند توجیه‌گر اقبال چشمگیر تاریخ‌دانان به این کتاب باشد.

ذکر چند جمله‌ای در باب ساختار کتاب نیز برای خوانندگان فارسی‌زبان خالی از فایده نخواهد بود، به ویژه اینکه برخی از دانشجویانی که نسخه انگلیسی کتاب را خوانده‌اند ساختار آن را گیج‌کننده دانسته‌اند. ایگرس سیر تاریخی تاریخ‌نگاری را در سه مرحله بررسی کرده است، که عبارت‌اند از شکل‌گیری اولیه رشته دانشگاهی تاریخ، تاریخ‌نگاری مطابق با الگوهای علوم اجتماعی، و تاریخ‌نگاری در پرتو اندیشه‌های پسا‌مدرنیستی. برای فهم این سه مرحله نخست باید بدانیم که ایگرس مورخ اندیشه است، و این سه مرحله نیز در حقیقت سیر اندیشه تاریخی یا معرفت‌شناسی دانش تاریخ را بازنمایی می‌کنند، این که تاریخ‌دانان چه تصویری از واقعیت تاریخی و نحوه رسیدن خود به این واقعیت دارند. در مرحله نخست، تصور تاریخ‌دانان این بوده است که می‌توانند واقعیت گذشته را چنان که واقعاً بوده است فراچنگ آورند، هرچند روش رسیدن به واقعیت در تاریخ را متفاوت با علوم سخت می‌دیدند. چهار فصل نخست کتاب فرازونشیب‌های این تلقی عینیت‌باورانه از تاریخ را بررسی کرده‌اند. در مرحله دوم، تاریخ‌دانان در پی این می‌روند که عینیت علمی مورد نظر در تاریخ را به همان نحوی حاصل کنند که عالمان علوم اجتماعی در علوم مربوطه خود جستجو می‌کنند، یعنی با استمداد از روش‌های کمی، جمع‌آوری داده‌های انبوه، تحلیل ساختارهای کلان اجتماعی و نظام‌های قدرت و مانند اینها. فصل‌های پنجم تا هفتم که به مکتب *آنال*، نظریه انتقادی و تاریخ‌نگاری مارکسیستی می‌پردازند، بازنمای این تلاش‌ها هستند. در

مرحله سوم، ایده‌های پسامدرنیستی کسانی چون دریدا، فوکو، و لیوتار تاریخ‌دانان را بر این می‌دارد که در مقابل عینیت‌باوری خام‌اندیشانه مرحله‌های پیشین تاریخ‌نگاری رویکردی انتقادی اتخاذ کنند. بازگشت به تاریخ مبتنی بر روایت‌گری، که در مرحله دوم کنار گذاشته شده بود؛ کنار گذاشتن ساختارهای کلان اجتماعی و رفتن به سراغ اجزاء کوچک تاریخ در قالب تاریخ خردنگر و تاریخ زندگی روزمره؛ و نگرستن تاریخ همچون یک متن باز و قابل تفسیر در پی چرخش زبانی دهه ۱۹۸۰، که فصل‌های هشتم تا دهم را به خود اختصاص داده‌اند، همگی دلالت بر فاصله‌گیری هر چه بیشتر از عینیت‌باوری در معرفت‌شناسی تاریخی و رفتن به سوی انواع نسبی‌نگری و شکاکیت درباره واقعیت تاریخی دارند. بنابراین، نویسنده در ده فصل ابتدایی کتاب مسیری را از عینیت‌باوری خام تا نسبی‌نگری افراطی در اندیشه تاریخی طی می‌کند.

فصل یازدهم کتاب و همچنین دو مؤخره‌ای که نویسنده بر کتاب خود نوشته است، هر سه به نوعی بیانگر جمع‌بندی و تصمیم‌گیری او درباره این سیر اندیشه در تاریخ‌نگاری است. اهتمام نویسنده در این بخش‌ها این است که نشان دهد هیچ یک از سه مرحله‌ای که در قرن بیستم در اندیشه تاریخی سپری شده‌اند پاسخگوی نیازهای امروزی تاریخ‌دانان نیستند، بلکه تلفیقی از نقاط مثبت آنها و درس‌آموزی از خطاهای آنها می‌تواند به چشم‌اندازی متکثرتر در اندیشه تاریخی بینجامد که شاید بتواند راهگشای مسائل پیش‌روی تاریخ‌دانان امروزی باشد. ایگرس در این سه فصل انتهایی، راه‌های برون‌رفت از مسائل معرفت‌شناختی پیش‌آمده در سده بیستم را مطرح می‌کند و چشم‌اندازهای آتی تاریخ‌نگاری در قرن بیست‌ویکم را به تصویر می‌کشد، که این موجب شده است این سه فصل مهم‌ترین فصل‌های کتاب حاضر بشوند.

گئورگ ایگرس در روایت تاریخ اندیشه تاریخی تخصص و سابقه‌ای طولانی دارد، و این را می‌توان از آثار دیگر او به خوبی فهمید، که از آن جمله است: *تاریخ تاریخ‌نگاری مدرن در جهان* (۲۰۰۸)؛ *نقاط عطف در تاریخ‌نگاری*.

چشم‌اندازی میان‌فرهنگی (۲۰۰۲)؛ لئوپولد فون رانکه و شکل‌گیری رشته تاریخ (۱۹۹۰)؛ جهت‌گیری‌های جدید در تاریخ‌نگاری اروپایی (۱۹۷۵)؛ تلقی آلمانی‌ها از تاریخ: سنت ملی‌اندیشه تاریخی از هر دو تا حال حاضر (۱۹۶۸). این سابقه طولانی و پربار به مخاطبان اطمینان می‌دهد که روایت معتبر و قابل‌اعتنایی از اندیشه تاریخی را پیش روی خود دارند.

در این مجال بد نیست به یک نکته هم در مورد ترجمه این کتاب اشاره کنیم. بسیاری از کسانی که بر کتاب ایگرس نقدنامه نوشته‌اند به این حقیقت در مورد این کتاب اذعان کرده‌اند که او بسیار موجزنویس است. این خصلت در سنت ادبیات ایرانی و اسلامی فضیلتی است بسیار ستوده؛ این که کسی بتواند بیشترین معنا را در کمترین کلمات بیان کند نشان از آن دارد که صاحب استعداد و موهبتی فوق‌العاده است. ایگرس از نظر داشتن این استعداد و موهبت کم‌نظیر است. اما مشکل ما در ترجمه این بود که نه از آن موهبت برخوردار بودیم و نه چندان اطمینان داشتیم که آن همه موجزنویسی به فهم خوانندگان فارسی لطمه نزنند. از این جهت، گهگاه در کتاب کلماتی یا عبارتهایی افزوده شده است، و بسیاری از آنها نیز در قلاب قرار گرفته‌اند که مشخص باشد مترجم یا ویراستار محترم کتاب آنها را افزوده‌اند. لیکن با همه این افزوده‌ها، سطرهای سفید بسیاری در میان سطرهای واقعی این کتاب قرار دارد که رسیدن به توانایی خواندن آنها نیازمند تأمل و دقت خواننده و بازخوانی جمله‌ها و بندهای کتاب است. پس اگر خواننده محترم در جایی با جمله یا بندی مواجه شد که نتوانست ربط آن را به سایر اجزاء گفتار نویسنده پیدا کند، نباید بددل شود و از بی‌انسجامی کتاب گلایه کند، بلکه لازم‌ه‌اش این است که تلاش خود را بیشتر به کار بندد تا نانوشته‌های متن برایش معلوم شود. البته مشاهده چنین خاصیتی در کتابی تقریباً دو‌صت صفحه‌ای که قرار است کل تاریخ تاریخ‌نگاری قرن بیستم را مرور کند چندان عجیب نیست. با این وصف، توصیه دیگری که به خوانندگان می‌توان داشت این است که ترجیحاً کتاب را به همراهی یک استاد یا متخصص در تاریخ‌نگاری مطالعه کنند که توان توضیح بخش‌های ناگفته کتاب را داشته باشد و

بهره هر چه بیشتری از مطالعه آن حاصل شود. درباره نام‌های خاصی که در این کتاب آمده‌اند نیز لازم است ذکر شود از آنجا که تعداد این نام‌ها در متن بسیار زیاد بود، ترجیح داده شد برای پیراسته‌تر ماندن صفحات کتاب از پانوشت کردن معادل لاتین این نام‌ها پرهیز شود و به جای آن در انتهای کتاب فهرستی از همه این نام‌ها به ترتیب الفبای فارسی با معادل لاتین آنها آورده شده است.

در پایان لازم می‌بینم از زحمات کسانی که در ترجمه و نشر این کتاب سهم داشته‌اند سپاسگزاری کنم. دکتر مهدی احمدی، رئیس وقت پژوهشکده تحقیق و توسعه علوم انسانی سازمان سمت، با دقت نظری ستودنی دست به گزینش کتاب‌هایی درباره نظریه و روش در رشته تاریخ زده‌اند که این کتاب نیز از جمله آنهاست، و باید ترجمه این کتاب را ابتدائاً مرهون انتخاب و حسن نظر ایشان دانست. به علاوه پیگیری‌های مستمر ایشان موجب شد تا کتاب هر چه سریع‌تر به مرحله انتشار برسد. دکتر زهیر صیامیان گرجی، دبیر محترم گروه تاریخ در سازمان سمت، علاوه بر پیگیری مجدانه امور اداری ترجمه و نشر این کتاب، بارها بخش‌های مختلف متن ترجمه‌شده را مورد ارزیابی علمی قرار دادند و نظرهای ایشان به بهبود متن کتاب کمک شایانی کرده است. دکتر محمود جوان، مدیر محترم طراحی و تدوین سازمان سمت، صمیمانه بر روند تدوین کتاب نظارت داشتند. نظارت خانم مریم جابر، ویراستار محترم سازمان سمت، با تغییرات و اصلاحاتی که در متن کتاب انجام دادند خوانایی، انضباط و همچنین دقت کتاب را چندین مرتبه ارتقا داد و از این حیث اگر خوانندگان محترم می‌توانند بخش‌های مختلف کتاب را به آسانی مطالعه کنند بیشتر مرهون تلاش ایشان هستند، وگرنه متن اولیه این مترجم دشواری‌های زیادی داشت که بی‌شک بر خوانندگان سخت می‌آمد. به علاوه، خانم میچکا کتاب‌الله‌زاده، مسئولیت روخوانی و کنترل نهایی، صفحه‌آرایی، تنظیم نمایه و واژه‌نامه کتاب را بر عهده داشته‌اند که بر خود لازم می‌دانم قدر دان زحمت ایشان باشم.

محمدابراهیم باسط

مرداد ۱۳۹۶

چهارده

پیشگفتار و سپاسگزاری

نسخه‌ای آلمانی از این کتاب در سال ۱۹۹۳ منتشر شد و در این چند سال به زبان‌های چینی، ژاپنی، و اسپانیایی ترجمه شده است. مبنای متن آلمانی مقاله‌ای بود که در آوریل ۱۹۹۰ آن را در 'کنرسیوم فیلسفه فیلادلفیا'^۱ درباره «عقلانیت و تاریخ»^۲ ارائه کرده بودم. آن مقاله راجع به چالش پسامدرنیسم در مطالعات تاریخی بود. این نسخه انگلیسی ترجمه نسخه آلمانی نیست بلکه از جهات متعددی یک کتاب متفاوت است که محصول مطالعه و بحث‌های دیگر و همچنین محصول فاصله‌ای انتقادی است که در سه سال گذشته از متن آلمانی گرفته‌ام.

دو ملاحظه: هرچند این کتاب تلاشی است برای بررسی تطبیقی اندیشه تاریخی در گستره بین‌المللی، اما به زبان‌هایی که من قادر به خواندن آنها هستم محدود می‌شود. بنابراین تمرکز من بر آثار بریتانیای کبیر و آمریکای شمالی، فرانسه و بلژیک، اروپای مرکزی آلمانی‌زبان و ایتالیا، و بعضاً ارجاعاتی به آثار ترجمه‌شده لهستانی و روسی بوده است. اما حتی در این محدوده نیز، ناچار بوده‌ام در انتخاب نویسندگان بسیار گزینشی برخورد کنم و عمدتاً بر تاریخ‌دانانی تمرکز کنم که جریان‌های مهم دانشوری تاریخ^۳ را نمایندگی می‌کنند.

بسیار سپاسگزارم از دانشجویان و همکارانی که طی این شش سال به من امکان دادند تا برنهاد^۴ خود را بیازمایم و درباره نسخه‌های اولیه متن نظر دادند. به طور ویژه از شرکت‌کنندگان سمیناری که در دانشگاه لایپزیک داشتم تشکر

1. Philadelphia Philosophy Consortium

2. Rationality and History

3. historical scholarship

4. thesis

می‌کنم؛ آنها در طول نیم‌سالی که در تابستان ۱۹۹۲ مهمان آنجا بودم دست‌نویس متن اولیه آلمانی را خواندند و درباره آن نظر دادند و نیز متشکر از بسیاری از همکاران و دوستانم در هر دو سوی اقیانوس آرام و در ژاپن که آنها نیز متن اولیه را خواندند و پیشنهادهایی نقادانه دادند، از جمله ورنر برتولت، جرال ديسنر، کریستوف دیپر، ولفگانگ ارنست، داگمار فریدریش، آکیرا هایشیما، ولفگانگ هارتویش، فرانک کلار، ولفگانگ کوتلر، جاناتان کنوسن، اریس پیلینگ، لوتس رافائل، آن-کاترین ریشر، هانس شلایر، اولریش شنکر، فرناندو سانچس مارکوس، کریستین سیمون، بی. استرات، رودلف فون تادن، ویکه فون تادن، ادواردو تورتارولو، یوهان ون در زانده، و پیترو والتر. مایلم از اتاویا نیکولی قدردانی کنم که پیشنهادهایی مفید درباره تاریخ اجتماعی و فرهنگی ایتالیا به من داد. 'مؤسسه تاریخ ماکس پلانک' در گوتینگن برای من محلی مطلوب و مشوق برای نگارش بخش‌های اصلی هر دو نسخه آلمانی و انگلیسی بود. این مؤسسه نه تنها کتابخانه‌ای فوق‌العاده را در اختیار من قرار داد بلکه این فرصت را نیز فراهم آورد تا با محققان آنجا درباره کتاب بحث کنم؛ این افراد همه کتاب یا بخش عمده‌ای از آن را خواندند، از جمله هانس اریش بودکر، آلف لوتکه، اتو گرهارت اوکسل، یورگن شلومبم، و رودلف فیرهاوس. گفتگوهایم با یورن روزن که مرا به چند سخنرانی در 'مرکز مطالعات میان‌رشته‌ای بیلفلت' دعوت کرد نیز راهگشا بود. در بخش آلمانی ماجرا، وینفريد هلمان در خانه نشر 'فاندنهورک' و روپرشت ویراستاری بی‌نظیر بود که مکرراً پیش از انتشار متن آلمانی با من دیدار داشت و انتقادات کوبنده‌ای را مطرح کرد. از پیترو برک بسیار سپاسگزارم که با کوچک‌ترین اشاره‌ای دست‌نوشته انگلیسی را خواند و پیشنهادهایی سودمند داد، که آنها را عملی کردم، و از آلبرت کرمر و استفن کاودلکا در 'مؤسسه ماکس پلانک' و پاتریس فایت از 'هیئت تاریخ فرانسه در آلمان' برای مطالعه نسخه انگلیسی فصل مکتب *آنال* سپاسگزارم. مایلم از کارل زیفرلینگ در 'مؤسسه ماکس پلانک' برای کمک‌های رایانه‌اش قدردانی

کنم. چارلز دانیلو در 'کتابخانه لاکوود دانشگاه ایالتی' غالباً اطلاعات کتاب‌شناختی در اختیارم می‌گذاشت. از دستیارم در بافلو، سانگ‌هوها، قدردانی می‌کنم که کمک‌های دفتری و علمی بی‌نظیری به من کرد. دانشگاه ایالتی نیویورک در بافلو در تنظیم ساعات تدریس من بسیار سخاوتمندانه عمل کرد تا بیشترین وقت را برای پژوهش و نوشتن داشته باشم. 'مرکز وودراو ویلسن' حامی طرحی بزرگ‌تر بوده که این کتاب بخشی از آن است، و 'بنیاد الکساندر فون هومبولت' امکانات اقامت من در آلمان را به مدت ۲ نیم‌سال فراهم کرد. تشکری ویژه از همسرم دارم، ویلما، که هر دو نسخه آلمانی و انگلیسی را از جهت سبک و انسجام منطقی مطالعه کرد و پیش‌نویسی برای ترجمه انگلیسی فراهم آورد.

گ. گ. ای.

گوئینگن

می ۱۹۹۶

درآمد

بیش از بیست سال پیش کتاب کوچکی را درباره وضعیت مطالعات تاریخی در اروپای آن زمان منتشر کردم و در آن نشان دادم که چطور شکل‌های سنتی این گونه دانشوری جای خود را به شکل‌های جدیدتر پژوهش‌های تاریخی در علوم اجتماعی داده‌اند.^(۱) تاریخ‌دانان در همه کشورها تقریباً اتفاق نظر داشتند که شیوه پژوهش تاریخی در سطح بین‌المللی، آن گونه که از زمان پیدایش مطالعات تاریخی به عنوان یک رشته حرفه‌ای^۱ در ابتدای قرن نوزدهم تا آن زمان رایج بوده، نه با شرایط اجتماعی و سیاسی نیمه دوم قرن بیستم همخوانی دارد و نه با مقتضیات یک علم مدرن. از آن زمان تا کنون، ایده‌های راجع به تاریخ و تاریخ‌نگاری مجدداً دستخوش تغییری عمیق شده است. بنابراین نباید چنین برداشت کرد که کتاب حاضر ادامه کتاب سال ۱۹۷۵ است و صرفاً اطلاعات آن را به‌روز می‌کند، بلکه بخش عمده کتاب حاضر راجع به برخی تغییرات مبنایی برگزیده در اندیشه و عمل تاریخ‌دانان امروزی است. با اینکه امروزه کماکان پیوستگی‌های زیادی با شکل‌های قدیمی‌تر پژوهش و نگارش تاریخی به چشم می‌خورد، اما تغییری مبنایی در جهت‌گیری‌ها رخ داده است.

در بیست سال اخیر، بسیاری از مفروضاتی که از زمان پیدایش تاریخ به عنوان یک رشته حرفه‌ای در قرن نوزدهم مبنای پژوهش و نگارش تاریخی را شکل می‌دادند زیر سؤال رفته‌اند. بسیاری از این مفروضات به سنتی جاری در تاریخ‌نگاری غربی بازمی‌گشتند که از عصر باستان سرچشمه می‌گرفت. اتفاق جدیدی که در قرن

1. professional discipline

نوزدهم افتاد حرفه‌ای شدن مطالعات تاریخی و متمرکز شدن آن در دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی بود. در فرایند حرفه‌ای شدن، عقیدهٔ راسخ به علم بودن تاریخ اهمیت محوری داشت. مطمئناً مفهوم علم را تاریخ‌دانان طوری می‌فهمیدند که متفاوت با فهم دانشمندان علوم طبیعی از آن بود؛ دانشمندان علوم طبیعی دانش را در قالب تعمیم‌ها و قوانین انتزاعی می‌جستند. از نظر تاریخ‌دانان، تاریخ با طبیعت فرق می‌کرد چون به معانی می‌پرداخت، معانی تجلی‌یافته در مقاصد مردان و زنانی که تاریخ را ساخته‌اند، و نیز معانی ارزش‌ها و رسومی که مایهٔ انسجام جوامع بوده‌اند. تاریخ به اشخاص انضمامی^۱ و به فرهنگ‌های انضمامی در ظرف زمان می‌پرداخت. با همهٔ این تفاوت‌ها، تاریخ‌دانان در این خوش‌بینی کلی علوم حرفه‌ای شده شریک بودند که پژوهش اگر با روش لگام بخورد رسیدن به دانش عینی^۲ را ممکن خواهد ساخت. از نظر آنان، و همچنین از نظر دیگر دانشمندان، حقیقت عبارت بود از مطابقت دانش با واقعیت عینی، که از نظر تاریخ‌دان، این واقعیت عینی تشکیل شده بود از گذشته «چنان که واقعاً رخ داده بود».^(۲) شکل گرفتن این تصور که تاریخ یک رشتهٔ علمی است دلالت بر تفکیک قاطعی داشت که در آثار تاریخ‌دانان بین گفتمان^۳ علمی و ادبی، و بین تاریخ‌دانان حرفه‌ای و تفریحی، گذاشته می‌شد. تاریخ‌دانان متوجه نبودند که پژوهش‌های شان چقدر متکی بر مفروضاتی است که راجع به جریان تاریخ و ساختار جامعه دارند، و این مفروضات نتایج پژوهش‌های شان را از پیش تعیین می‌کرد.

ولی دگردیسی تاریخ به یک رشتهٔ نهادمند نباید ما را از این واقعیت غافل کند که تاریخ‌نگاری جدید ادامهٔ همان شکل‌های قدیمی‌تر نگارش تاریخی بوده است. تاریخ‌نگاری قرن نوزدهم در سنتی قرار داشت که سرچشمه‌اش به تاریخ‌دانان بزرگ عصر کلاسیک یونان می‌رسید. آنان با توکودیدس در مورد تمایز اسطوره از حقیقت اشتراک نظر داشتند، و در عین حال، به رغم تأکیدشان بر علمی بودن و لذا

1. concrete

2. objective knowledge

3. discourse

غیرسخنورانه^۱ بودن نگارش تاریخی، سنت کلاسیک نگارش تاریخی را ادامه دادند، با این پیشفرض که تاریخ همیشه باید در قالب روایت نوشته شود. ولی، مشکل روایت تاریخی، همان‌طور که هایدن وایت و دیگر نظریه‌پردازان جدید تاریخ اشاره کرده‌اند،^(۳) این است که هرچند برآمده از واقعیت‌ها یا رخدادها معتبر تجربی است، اما برای گنجاندن آنها در یک داستان منسجم به ناچار باید گام‌هایی خیالی برداشت. از این رو در هر گفتمان تاریخی لاجرم یک عنصر افسانه‌ای یا خیالی وارد می‌شود.

با این وصف، شکاف بین تاریخ «علمی» قرن نوزدهم و سنت‌های ادبی و قدیمی‌تر تاریخی به هیچ وجه آن قدر بزرگ نبوده که بسیاری از تاریخ‌دانان قرن نوزدهمی تصور کرده بودند. گفتمان تاریخی «علمی» حاوی تخیل ادبی بود و سنت ادبی قدیمی‌تر نیز حقیقت را در بازسازی گذشته‌ای واقعی می‌جست. این جهت‌گیری علمی از زمان لئوپولد فون رانکه به بعد در سه مفروض مبنایی با سنت ادبی جاری از زمان توکودیدس تا گیون مشترک بود: (۱) آنان نوعی نظریهٔ صدق تطابقی^۲ را پذیرفته بودند، دایر بر اینکه تاریخ افرادی را ترسیم می‌کند که واقعاً وجود داشته‌اند، و کنش‌هایی را که واقعاً اتفاق افتاده‌اند. (۲) پیشفرض آنان این بود که کنش‌های انسانی انعکاس مقاصد کنشگران‌اند و این وظیفهٔ تاریخ‌دان است که این مقاصد را دریابد تا بتواند یک داستان تاریخی منسجم بسازد. (۳) آنان با برداشتی تک‌بعدی و در-زمانی^۳ از زمان کار می‌کردند، که در آن رخدادها متأخر در یک توالی منسجم از پی‌رخدادهای متقدم می‌آمدند. این مفروضات دربارهٔ واقعیت، قصدیت،^۴ و توالی زمانی از هرودوت و توکودیدس تا رانکه، و از رانکه تا خود قرن بیستم، تعیین‌کنندهٔ ساختار نگارش تاریخی بود. دقیقاً همین مفروضات هستند که به تدریج در اندیشهٔ تاریخی جدید زیر سؤال رفته‌اند.

1. nonrhetorical
 2. correspondence theory of truth
 3. diachronical
 4. intentionality

به عقیده من، می‌توانیم دو مسیر کاملاً متفاوت را در اندیشه تاریخی قرن بیستم از هم تمییز دهیم. در اولین مسیر، تاریخ‌روایتی و رخدادمحور که وجه مشخصه تاریخ‌نگاری حرفه‌ای در قرن نوزدهم بود به شکل‌هایی از پژوهش و نگارش تاریخی تبدیل شد که همسو با علوم اجتماعی بودند یا به اصطلاح علوم اجتماعی محور^۱ بودند. مفروضات بنیادین تاریخ‌نگاری سنتی به چالش کشیده شدند، اما در آن مفروضات مبنایی که در بالا مطرح شدند تغییری ایجاد نشد. انواع مختلف تاریخ علوم اجتماعی محور، از نظر روش‌شناسی و ایدئولوژی، طیفی را می‌ساختند که از رهیافت‌های کمی جامعه‌شناختی و اقتصادی و ساختارگرایی مکتب *آنال*^۲ تا تحلیل طبقاتی مارکسیستی را در بر می‌گرفت. همه این رهیافت‌ها به شیوه‌های مختلف در پی این بودند که در پژوهش تاریخی تا حد امکان از علوم طبیعی الگو بگیرند. در حالی که تاریخ‌نگاری سنتی بر فاعلیت^۳ افراد و مؤلفه‌های قصدی تمرکز کرده بود، یعنی بر چیزهایی که در برابر تقلیل یافتن به تعمیم‌های انتزاعی مقاومت می‌کردند، شکل‌های جدید تاریخ علوم اجتماعی محور بر ساختارهای اجتماعی و فرایندهای تغییر اجتماعی تأکید کردند. با این حال، اینها در دو برداشت کلیدی با آن تاریخ‌نگاری قدیمی‌تر اشتراک نظر داشتند. یکی تأیید این نکته بود که تاریخ به یک موضوع واقعی می‌پردازد و گزارش‌هایی که تاریخ‌دان تهیه می‌کند نیز باید مطابق این واقعیت باشند.

مسلماً این واقعیت را نمی‌شد به صورت بی‌واسطه فراچنگ آورد، بلکه، مانند همه علوم، باید مفاهیم و برساخته‌های^۴ ذهنی تاریخ‌دانان واسطه آن می‌شدند، کسانی که با این همه باز هم در پی دانش عینی بودند. رهیافت‌های جدید علوم اجتماعی محور تاریخ‌نگاری قدیمی‌تر را از جهات مختلفی نقد می‌کردند؛ طرفداران این رهیافت‌ها می‌گفتند [تاریخ‌نگاری قدیمی‌تر] به طرز محدودکننده‌ای بر افراد، به ویژه «مردان بزرگ»، و رویدادها تمرکز دارد و اینها را موضوع تاریخ

1. social science-oriented history
 2. *Annales* School
 3. agency
 4. constructs

می‌داند، در حالی که به بافت بزرگ‌تری که اینها در آن عمل می‌کنند بی‌توجه است. در این معنا، رهیافت‌های علوم اجتماعی محور، خواه مارکسیستی و خواه پارسونی^۱ یا آنال، به نوعی نمایانگر دموکراتیک شدن تاریخ بودند، یعنی وارد کردن بخش‌های بزرگ‌تری از مردم به تاریخ و توسعه دادن چشم‌انداز تاریخی از محدوده سیاست به جامعه. ایرادی که آنها به رهیافت‌های قدیمی‌تر می‌گرفتند برای این نبود که این رهیافت‌ها علمی نبودند بلکه به این دلیل بود که آنها را به قدر کافی علمی نمی‌دانستند. یکی از مفروضات مبنایی این رهیافت‌های قدیمی‌تر که آنها به چالش کشیدند این بود که تاریخ به جزئیات^۲ می‌پردازد، نه به کلیات،^۳ این که هدف تاریخ «فهمیدن»^۴ است، نه «تبیین کردن»^۵، و در مقابل، خود معتقد بودند که همه علوم، از جمله تاریخ، باید حاوی تبیین‌های علی باشند.

سنت قدیمی‌تر و رهیافت‌های علوم اجتماعی محور بر سر یک نکته دیگر نیز اشتراک داشتند. هر دو با یک مفهوم تک‌خطی از زمان کار می‌کردند، یعنی این تلقی که در تاریخ پیوستگی و جهت وجود دارد، این که در واقع در مقابل تاریخ‌های متکثر چیزی به نام تاریخ وجود دارد. این برداشت از تاریخ در تاریخ‌نگاری عرفی و قدیمی‌تر، در مقایسه با رهیافت‌های علوم اجتماعی محور، شکل متفاوتی داشت. رانکه مفهوم فلسفه تاریخ را بدین معنا که آن را طرح‌واره‌ای برای تاریخ جهان بدانیم مردود اعلام کرده بود، ولی باز هم این پیشفرض را داشت که تاریخ نوعی انسجام و تحول درونی دارد^(۴) و به تاریخ غرب نیز جایگاهی ویژه نسبت می‌داد. تاریخ‌دانان همسو با علوم اجتماعی معمولاً بر این باور بودند که دست کم در آنجا [یعنی در غرب] تاریخ عصر مدرن در جهتی خاص حرکت کرده است. هرچند افراد اندکی موافق با برداشتی از پیشرفت بودند که مطابق آن این جهت خاص مفید جلوه می‌کرد، باز هم تاریخ‌دانان علوم اجتماعی محور اکثراً با در ذهن داشتن برداشتی

۱. Parsonian: منظور دیدگاه‌های متأثر از تالکوت پارسونز جامعه‌شناس آمریکایی و صاحب نظریه کنش اجتماعی است، که نظریه‌اش تأثیر عمیقی بر مطالعات علوم اجتماعی گذاشت.

2. particulars

3. generalizations

4. to understand

5. to explain

از «مدرن‌سازی» یا «عقلانی‌سازی» در حال پیشرفت کار می‌کردند، برداشتی که نهایتاً به تحول تاریخ نوعی انسجام می‌بخشید. در اینجا نیز تاریخ غرب مدرن جایگاهی ویژه داشت. تاریخ جهان با غربی‌سازی منطبق می‌شد.

از اواخر قرن نوزدهم به بعد این مفروضات به طور فزاینده‌ای در اندیشه فلسفی به چالش کشیده شده‌اند. با این حال، در ربع آخر قرن است که تردیدهای ناشی از این چالش به طور جدی بر آثار تاریخ‌دانان تأثیر گذاشته‌اند. این مسیر جدید اندیشه تاریخی انعکاسی از تغییرات بنیادین در جامعه و فرهنگ بود. به یک معنا، پارادایم تاریخ‌نگاری حرفه‌ای، که با رانکه شروع شد، وقتی به استاندارد جهانی مطالعات تاریخی تبدیل شد که دیگر با واقعیت‌های اجتماعی و سیاسی زمانه نمی‌خواند. رانکه تا حد زیادی فرزند عصر بازیابی بود که بعد از انقلاب فرانسه و دوران ناپلئون سررسیده بود. برداشت او از دولت مبتنی بود بر واقعیت‌های سیاسی پروس در پیش از ۱۸۴۸، پیش از استقرار نهادهای انتخابی، و پیش از صنعتی شدن و عواقب اجتماعی‌اش. تقدم نوعی از سیاست که نسبتاً منفک از نیروهای اقتصادی و اجتماعی است و اتکای صرف بر اسناد رسمی دولتی دارد [در پارادایم تاریخ‌نگاری رانکه‌ای] از این روست. وقتی در پایان قرن نوزدهم این پارادایم به الگوی تاریخ‌نگاری حرفه‌ای در فرانسه،^(۵) ایالات متحده،^(۶) و جاهای دیگر تبدیل شد، شرایط اجتماعی و سیاسی مفروض در این پارادایم دیگر تغییر کرده بود.

با ورود به قرن بیستم، تاریخ‌دانان در فرانسه، بلژیک، ایالات متحده، اسکانندیناوی، و حتی آلمان شروع به نقد پارادایم رانکه‌ای کردند و خواهان تاریخی شدند که عوامل اجتماعی و اقتصادی را تبیین کند.^(۷) چنین تاریخی به ناچار باید به جای تمرکز بر رخدادها و شخصیت‌های مهم، بر شرایط اجتماعی آنها تمرکز می‌کرد. دموکراتیک شدن و ظهور جامعه توده‌ای نیز طالب نوعی تاریخ‌نگاری بود که نقش گروه‌های جمعیتی وسیع‌تر و شرایط زندگی آنان را در نظر بگیرد. بنابراین، 'تاریخ‌دانان جدید'^۱ در ایالات متحده، حلقه پیرامون هانری بر در فرانسه و هانری پیرن

در بلژیک،^(۸) و مارکسیست‌هایی که کلاً در اروپای قاره‌ای بودند از منظرهایی متفاوت به سراغ برداشت‌های ویژه خود از علوم اجتماعی به عنوان جزء مکمل آثار تاریخ‌دانان رفتند. با اینکه شکل‌های متعارف تاریخ سیاسی و دیپلماتیک در این حرفه تا بعد از سال ۱۹۴۵ نیز غالب بودند، توجه به تاریخ اجتماعی رشدی فزاینده یافته بود. به ویژه بعد از ۱۹۴۵، نقش علوم اجتماعی نظام‌مند در آثار تاریخ‌دانان اهمیتی فزاینده یافت. این دگرذیسی همان چیزی است که در کتاب بیست سال پیش من ترسیم شده است.

ولی خوش‌بینی نسبت به ماهیت دنیای مدرن و جهت خاص حرکت آن، که محل اتکای تاریخ علوم اجتماعی محور بود، بر اثر تغییرات بنیادی در ساختار زندگی اجتماعی در دنیای صنعتی متأخر شدیداً مورد تردید قرار گرفت. تاریخ‌دانان علوم اجتماعی محور در مقایسه با پیروان مکتب رانکه دنیای مدرن را پویاتر می‌دیدند. آنان رشد اقتصادی پیوسته و کاربرد عقلانیت علمی برای سامان دادن به جامعه را ارزش‌هایی مثبت و معرف زندگی مدرن تصور می‌کردند.

پیش‌تر، در نیمه دوم قرن نوزدهم، این قبیل مفروضات مربوط به جریان تاریخ در معرض نقدهای ویرانگر یاکوب بورکهارت^(۹) و فریدریش نیچه قرار گرفته بود.^(۱۰) این تذکرات بدبینانه در بحث‌ها و تأملات فلسفی درباره وضعیت فرهنگ مدرن در سراسر نیمه نخست قرن بیستم تکرار شد، اما تا پیش از دهه ۱۹۶۰ تأثیری جدی بر اندیشه تاریخ‌دانان دست‌اندرکار نگذاشت. دهه ۱۹۶۰ از جهات زیادی نقطه عطفی بود که در آن آگاهی از وجود بحرانی در جامعه و فرهنگ مدرن، که از مدت‌ها پیش در حال شکل‌گیری بود، به نقطه اوج خود رسید. تازه در آن زمان بود که شرایط ایجادشده بر اثر 'جنگ جهانی دوم' خود را آشکار ساخت، و از جمله این شرایط، پایان امپراتوری‌های استعماری و آگاهی بیشتر از این حقیقت بود که مردمان غیرغربی نیز تاریخی داشته‌اند.^(۱۱) در جوامع غربی، تصورات قدیمی‌تر درباره وفاق ملی، که در نوشته‌های دهه ۱۹۵۰ بازگو می‌شدند،^(۱۲) جای خود را به آگاهی بیشتر از تنوعاتی داد که در درون دولت‌های ملی^۱ مستقر وجود داشت. کتاب

آمریکای دیگر^۱ (۱۹۶۱)،^(۱۳) نوشته مایکل هرینگتون، تصویری از جامعه آمریکا ارائه کرد که با دیدگاه‌های خوش‌بینانه تاریخ‌دانانی مانند دنیل بورستین^(۱۴) و جامعه‌شناسانی مانند دنیل بل بسیار فرق داشت.^(۱۵) اما برداشت‌های مارکسیستی از طبقه نیز با افزایش فزاینده آگاهی درباره شکاف‌های دیگری مانند جنسیت، نژاد، قومیت، و سبک زندگی نابسنده به نظر می‌رسیدند. تغییر جامعه صنعتی به جامعه اطلاعاتی نیز بر آگاهی‌ها تأثیر گذاشت. برای اولین بار از وجوه منفی رشد اقتصادی و تهدید بودنش برای محیط‌زیست پایدار آگاهی جدی حاصل شد. تأثیر کامل هولوکاست در آگاهی عمومی رسوخ کرد، نه درست بعد از پایان جنگ جهانی دوم، بلکه بعد از فاصله گرفتن از آن، یعنی زمانی که نسلی جدید توانست موضعی انتقادی پیدا کند. ویژگی‌های مخرب فرایند شهری شدن روز به روز بیشتر در کانون توجهات قرار گرفتند.

این دگرذیسی آگاهی‌ها پیامدهای مختلفی برای تاریخ‌دانان داشت و از نظر خیلی‌ها نشانه پایان یک «کلان‌روایت»^۲ بود.^(۱۶) هر روز بیشتر معلوم می‌شد که غرب نیز تمدنی است در میان شماری از تمدن‌هایی که هیچ کدام نمی‌توانند ادعای برتری بر دیگران داشته باشند. مدرنیته نیز آن کیفیت منحصربه‌فرد خویش را از دست داد. اوسوالت اسپنگلر تقریباً از همان ابتدا از تکثر تمدن‌ها سخن گفته بود و از اینکه از نظر او، به هر حال، هر کدام از آنها الگوی توسعه خودش را خواهد داشت.^(۱۷) مارک بلوک و فرنان برودل پیش‌تر در دهه‌های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ از تاریخ‌روایتی، که تابع زنجیره رخدادهای بود، دست شسته و به تاریخی روی آورده بودند که شرایط را در یک دوره زمانی خاص بررسی می‌کرد.^(۱۸) بورکهارت نیز پیش‌تر، البته از منظری بسیار متفاوت، تلاش مشابهی کرده بود.^(۱۹) و چنان‌که برودل هنگام بررسی قرن شانزدهم از سه منظر زمانی متفاوت تأکید کرده است، حتی یک دوره خاص نیز نمی‌تواند یک واحد یکپارچه را تشکیل دهد.^(۲۰) زمان در معنای نیوتنی کلمه به

1. *The Other America*
2. grand narrative

عنوان موجودیتی عینی یا در معنای کانتی کلمه به عنوان مقوله‌ای کلی و متعلق به اندیشه دیگر وجود نداشت. از نظر برودل، زمان تاریخی با تغییر موضوع مطالعه تاریخی تغییر می‌کرد، و هر زمانی سرعت و آهنگ خودش را داشت، و این وابسته به این بود که تاریخ‌دان به چه چیزی پردازد، به ساختارهای پدیده و بزرگ، که در درون‌شان تاریخ طبیعی یا تاریخ اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی تغییرات تدریجی را از سر می‌گذرانند، یا به گام‌های سریع تاریخ سیاسی. به علاوه، حتی در یک چارچوب اجتماعی ثابت نیز، برداشت‌های متفاوت از زمان با هم حضور داشتند یا رقابت می‌کردند، چنان‌که در تمایز گذاشتن ژاک لوگوف بین زمان روحانیت و زمان تجارت در 'فرون وسطا' می‌بینیم،^(۲۱) یا در دیدگاه ادوارد تامپسون دربارهٔ رویارویی زمان پیشاصنعتی با زمان صنعتی در عصر سرمایه‌داری صنعتی نوظهور.^(۲۲) مطالبات بخش‌هایی از مردم که سابقاً از روایت‌های تاریخی حذف می‌شدند و عمده آنان زنان و اقلیت‌های قومی بودند، به آفرینش تاریخ‌های جدیدی انجامید که البته گاهی در روایتی بزرگ‌تر گنجانده می‌شدند اما غالباً جدا از آن بودند.

این تکه‌پاره شدن موضوع تاریخ فی‌نفسه به معنای انکار اهمیت تاریخ نبود. دامنه نوشته‌های تاریخی در سی سال گذشته فوق‌العاده گسترش یافته است. در واقع، در تاریخ‌های جدیدتر، تاریخ‌نگاری سنتی، که بر نخبگان سیاسی و اجتماعی متمرکز بود، به چالش کشیده شد، و گرایش بر این بود که بخش‌هایی از مردم به تاریخ وارد شوند که مدت‌ها بود فراموش شده بودند. آنها «یک تاریخ از پایین»^۱ را پیشنهاد کردند، که نه تنها شامل زنان بود بلکه یک چشم‌انداز فمینیستی را نیز معرفی می‌کرد. آنها چشم‌انداز علوم اجتماعی محور را نیز به چالش کشیدند، که ساختارهای عظیم غیرشخصی را در کانون تاریخ قرار داده بود و در این کار، درست همانند تاریخ سیاسی قدیمی‌تر، مناسبات قدرت موجود را به پرسش نکشیده بود. اگر تاریخ علوم اجتماعی محور در پی این بود که به جای مطالعه امور سیاسی، امور جامعه را

1. a history from below

مطالعه کند، تاریخ جدید به مطالعه فرهنگ روی آورد، و منظور از فرهنگ، شرایط زندگی و تجربه روزمره بود. از این منظر، به نظر می‌رسید که تأکید مارکسیست‌ها بر نقش محوری سیاست و اقتصاد به عنوان محمل‌های قدرت و استثمار بیش از حد نسبت به علایق و دغدغه‌های انسان‌های زنده بی‌اعتناست. سه دهه گذشته، به جای اینکه شاهد افول اهمیت تاریخ و علاقه به آن باشد، شاهد انفجاری اساسی در نوشته‌های تاریخی بوده است، چرا که بخش‌های مختلف جامعه در پی این بوده‌اند که هویت‌شان را جدا از آن کلیت‌های بزرگ‌تر و سنتی و ملی احراز کنند.

تردید درباره اصل امکان به اجرا درآوردن پژوهش تاریخی عینی چالشی جدی‌تر بود. دل‌سردی از ویژگی‌های تمدن مدرن غربی، به نحوی فزاینده، واکنشی جدی علیه چشم‌انداز علمی مدرن ایجاد کرد. انسان‌شناسانی مانند کلود لوی-استروس هر گونه مزیت عقلانیت علمی مدرن بر اندیشه اسطوره‌ای انسان‌های «وحشی» را از حیث یافتن راهی برای کنار آمدن با زندگی منکر بودند.^(۲۳) از زمانی که رانکه در دهه ۱۸۲۰ نقد منابع را نظام‌مند کرد تا زمانی که فوگل در دهه ۱۹۷۰ تلاش کرد تاریخ را به علمی سازگار با مدل‌های نظری کمیت‌پذیر تبدیل کند،^(۲۴) تاریخ‌دانان بر این فرض بودند که ابژه‌هایی برای پژوهش تاریخی وجود دارند که با روش‌های تحقیقی کاملاً تعریف‌شده می‌توان به آنها دست یافت. این اعتقاد مطابق بود با مرز دقیق بین گفتمان تاریخی و ادبی و تفکیک بین شیوه کار تاریخ‌دان که خودش را یک دانشمند می‌دید و شیوه نویسنده عامه‌پسند تاریخ که بیشتر از ویژگی‌های ادبی آثارش آگاه بود. پیش از اینها، نیچه در نوشته‌های اولیه‌اش، زایش تراژدی^۱ (۱۸۷۲) و درباره سودمندی و ناسودمندی تاریخ برای زندگی^۲ (۱۸۷۴)، امکان پژوهش تاریخی و تاریخ‌نگاری عالمانه و نیز سودمندی آن را انکار کرده بود. او نه تنها باور داشت که ابژه پژوهش را اغراض و سوگیری‌های تاریخ‌دان تعیین می‌کند بلکه باور داشت این عقیده که حقیقتی عینی (ابژکتیو) وجود دارد که وابسته به

1. *The Birth of Tragedy*

2. *Of the Usefulness and Disadvantage of History for Life*

ذهنیت (سوژکتیویته)^۱ اندیشمند نیست، و از زمان سقراط و افلاطون مبنای اندیشه باخترزمین بوده است، عقیده‌ای غیرقابل دفاع است. از نظر نیچه، و پیش‌تر از او، از نظر مارکس، دانش وسیله‌ای برای اعمال قدرت بود.^(۲۵) اما نیچه در این عقیده مارکس شریک نبود که با پرده برداشتن از عوامل ایدئولوژیکی وارد شده به دانش می‌توان به دانش عینی رسید. او تاریخ عقل فلسفی را از زمان سقراط به بعد شکلی از بی‌عقلی^۲ می‌دید، که وسیله‌ای کارآمد برای دفاع از قدرت و مرجعیت بوده است. برای همین، او اولویت اندیشه منطقی، مثلاً اندیشه سقراطی، بر اندیشه پیشامنطقی یعنی اندیشه اساطیری یا شاعرانه را نمی‌پذیرفت.

از این نقطه به بعد، شمار فزاینده‌ای از تاریخ‌دانان در دهه‌های اخیر به این عقیده رسیده‌اند که تاریخ بیشتر با ادبیات مرتبط است تا با علم. این برداشت دقیقاً همان مفروضات اساسی دانشوری مدرن تاریخ را به چالش می‌کشد. این ایده که در پژوهش تاریخی رسیدن به عینیت ناممکن است چون هیچ ابژه‌ای [عینی] برای تاریخ وجود ندارد رفته‌رفته طرفداران بیشتری پیدا کرده است. بنابراین، تاریخ‌دان همواره زندانی جهانی است که در آن اندیشه می‌کند، و اندیشه‌ها و ادراکاتش مشروط به مقولات زبانی است که با آن کار می‌کند. لذا زبان به واقعیت شکل می‌دهد اما بر آن دلالت ندارد.^(۲۶) این ایده مشخصاً از دهه ۱۹۶۰ به این سو در نظریه ادبی و زبان‌شناسی پدیدار شد،^(۲۷) اما مبتنی بود بر تعریفی مبنایی از زبان که در کتاب دوره زبان‌شناسی عمومی^۳ فردینان دوسوسور (۱۹۱۶)^(۲۸) مطرح شده بود: سوسور زبان را یک نظام خودبسنده^۴ می‌دید. رولان بارت در دهه ۱۹۶۰^(۲۹) و هایدن وایت در دهه ۱۹۷۰^(۳۰) تأکید کردند که متون تاریخی و عناصر داستانی‌ای که به ناچار در آنها گنجانده می‌شوند خصیصه ادبی دارند. نظریه پردازان ادبی در فرانسه و ایالات متحده، کسانی چون ژاک دریدا و پل دومان، با بسط برداشت دوسوسور از زبان به مثابه

1. subjectivity

2. unreason

3. *Course in General Linguistics*

4. self-contained system

نظامی خودبسنده از نشانه‌ها، اعلام کردند که زبان واقعیت را برمی‌سازد به جای اینکه بر آن دلالت کند. تاریخ‌دان با متون کار می‌کند، اما این متن‌ها به یک جهان خارجی دلالت نمی‌کنند. به قول آن تعبیر مشهور دریدا، «بیرون از متن هیچ چیزی نیست».^(۳۱) متن‌ها لزوماً صورت مکتوب یا کلامی ندارند. فرهنگ‌ها نیز، چنان‌که برخی انسان‌شناسان همچون کلیفورد گیرتز باور دارند، متن به حساب می‌آیند.^(۳۲) اما متن‌ها نه فقط نادالترگر^۱ هستند، بلکه معنای روشنی هم ندارند. هر متن را می‌توان به بی‌شمار شیوه قرائت کرد. قصد مؤلف دیگر اهمیتی ندارد، نه فقط به این دلیل که چندلایه و متعارض است، بلکه به این دلیل که وجود متن مستقل از مؤلف است. در مورد تاریخ، این بدان معناست که در تحلیل نهایی، هر اثر تاریخی یک اثر ادبی است که باید با مقولات نقد ادبی آن را به قضاوت نشست.

همین خط استدلالی در نظریه ادبی فرانسه و آمریکا، از وقتی بارت آن را در دهه ۱۹۶۰ بیان کرد، بی‌وقفه تعقیب شده است. بارت تمایز بین تاریخ و ادبیات را انکار کرد و همراه با آن، تمایز بین واقعیت و داستان را نیز انکار کرد، در حالی که تمایز بین واقعیت و داستان در اندیشه غربی، از زمانی که ارسطو آن را در *بوطیقا*^۲ خود بیان کرد، مورد قبول همگان بوده است. این انتقادی که بر واقع‌گرایی تاریخی وارد شد با انتقادی از جامعه و فرهنگ مدرن پیوند داشت. از این روست که بارت به اعتراض گفته است: «واقع‌گرایی موجود در گفتمان تاریخی جزئی از یک الگوی فرهنگی عام است... [که] بر «واقعیت» پرستی از خودبیگانه‌کننده «امر واقعی» دلالت دارد، و آدمیان با این کار در پی گریز از آزادی خویش و نقش‌شان به عنوان سازندگان معنا هستند».^(۳۳) هایدن وایت نیز به طریقی مشابه گفته است: «اکراه دارند از اینکه روایت‌های تاریخی را همان چیزی که واقعاً هستند در نظر بگیرند: روایت‌های تاریخی در واقع داستان‌هایی کلامی‌اند که محتوای‌شان بیشتر اختراع می‌شود تا اینکه کشف شود و صورت‌شان بیشتر شبیه به هم‌تایان‌شان در ادبیات است تا

1. nonreferential
2. *Poetics*

به هم‌تایان‌شان در علوم»^(۳۴) هانس کلنر انتقاد از مرجعیت و اقتدار مفروض در جامعه مدرن را از این هم پیش‌تر برد و گفت: «حقیقت» و «واقعیت» مسلماً اولین سلاح‌های اقتدارگرایانه در عصر ما هستند»^(۳۵) این یعنی نفی شیوه‌ای که تاریخ‌دانان از عهد باستان به این سو، و به طور مشخص‌تر از زمان حرفه‌ای شدن مطالعات تاریخی، در پژوهش تاریخی انجام داده‌اند. همان‌طور که رابرت برکهورف گفته است: «چون تاریخ‌دانان متعارف تلاش می‌کنند تفسیرهای متنوع را از طریق ارجاع به واقع‌داده‌ها^۱ با هم آشتی دهند، و نه از طریق بحث درباره ماهیت این قبیل روایت‌ها، در عمل باید فرض کنند که واقع‌دادگی^۲ لزوماً وجود دارد.» بنابراین، چون «نظریه ادبی معاصر» واقع‌دادگی را انکار می‌کند، «اساساً مبنای فکری موجود در روال جاری تاریخ را به چالش می‌کشد»^(۳۶).

با وجود این، منتقدان واقع‌گرایی تاریخی که بر خودمختاری متن اصرار داشتند حین درگیر شدن با موضوعات تاریخی انضمامی، یعنی موضوعاتی که از نظر آنان می‌توانستند صرفاً یک برساخته زبانی باشند، به ندرت پای‌شان را از اظهارات نظری فراتر می‌گذاشتند. مدافعان جریان‌ی که خود را «تاریخ‌باوری جدید»^۳ می‌نامید^(۳۷) به نحو مستقیم‌تری با ادبیات و فرهنگ در بافتی تاریخی درگیر می‌شدند؛ به ویژه در مورد بافت انگلستان عصر الیزابت^(۳۸) و همچنین در مورد مواجهه اروپاییان با ساکنان بومی دنیای جدید^۴ [یعنی قاره آمریکا]، به سراغ تولیدات ادبی آنها می‌رفتند.^(۳۹) این دو گروه در مفروضات نظریه ادبی پسامدرنیستی درباره محوریت

۱. facts: در سراسر کتاب، در مقابل fact از معادل «واقع‌داده» استفاده شده است. کلمه fact در انگلیسی معنای دوگانه‌ای دارد، به طوری که هم بر reality (واقعیت) و هم بر data (داده‌ها) مرتبط با آن reality دلالت می‌کند. از حیث لغت‌شناسی تاریخی، fact هر آن چیزی است که واقعیت به ما داده است و ما توان تصرف در آن را نداریم. این شکل از قطعیت موجب می‌شود factها از حیث معرفت‌شناختی نیز قطعی و یقینی پنداشته شوند، امری که بسیاری از فیلسوفان علم جدید و به طور کلی اصحاب علوم انسانی با آن موافق نیستند.

2. factuality

3. New Historicism

4. the New World

زبان و مبهم بودنش، و نیز در برداشت‌های انسان‌شناختی از فرهنگ‌ها به مثابه شبکه‌های معنایی، با هم اشتراک نظر داشتند. با این حال،^۱ تاریخ‌باوران جدید، منکر خودمختاری متن بودند و در عوض متن را جزئی از گفتگوهای نمادین پیچیده‌ای می‌دیدند که مناسبات قدرت را منعکس می‌کند، مناسباتی که تا حدی فوکویی ولی همچنین تا حدی نیز مارکسیستی فهم می‌شدند. متن‌هایی که مبانی تحلیل‌های ایشان را تشکیل می‌داد متأثر از همان دیالکتیک فرهنگی‌ای بود که بر جامعه در معنای کلان‌تر کلمه نیز مؤثر بود، جامعه‌ای که از ابتدای عصر مدرن نیروهای بازار سرمایه‌داری در آن فعال بودند. از نظر ایشان، و همچنین از نظر پیتر بوردیوی جامعه‌شناس، این نیروها نه به شکل سرمایه مادی، بلکه به شکل یک سرمایه نمادین بودند که از نظر فرهنگی اصلاح‌پذیر بود. آنان، با تأکید بر معانی متعدد همه متن‌های ادبی و فرهنگی، درست مثل صاحب‌نظران نظریه ادبی پسامدرنیستی، منتقد روال‌های جاری در «تاریخ متعارف»^۱ بودند. هدف آنان چیزی بود که استیون گرینبلت، آغازگر تاریخ‌باوری جدید، بدان «بوطیقای فرهنگ»^۲ نام داد.^(۴۰)

انتقاد ریشه‌ای از روش‌های پذیرفته‌شده تحقیقات تاریخی که از دهه ۱۹۷۰ تاکنون بر بحث‌های نظری تاریخ تسلط داشته تأثیری مهم ولی با این حال محدود بر نگارش تاریخ گذاشته است. اگر کسی مقدمات این نقد را می‌پذیرفت، نگارش تاریخی معنادار ناممکن می‌شد. همان‌طور که انکرسمیت گفته است،^(۴۱) تاریخ‌دان همیشه برای خلق تصاویر تاریخی از استعاره استفاده می‌کند. تفاوت آنچه انکرسمیت تاریخ‌نگاری مدرن می‌خواند، در هر دو جریان رانکه‌ای و علوم اجتماعی محور، با موضع پسامدرن در این است که تاریخ‌نگاری پسامدرن بر خصلت استعاری و نادالانگه همه متون تاریخی تأکید می‌کند، در حالی که تاریخ‌نگاری مدرن بر این عقیده موهوم پای می‌فشرد که جوهر تاریخ جدا از نثر یا شعر تاریخ‌دان است. به همین شکل، هانس کلنر نیز کل سنت مدرن دانشوری

1. normal history
2. Poetics of Culture

تاریخی را انحرافی از تلقی قدیمی تر و پیشامدرن از تاریخ دیده است که آن را شکلی از سخنوری می‌دانستند.^(۴۲)

اما روشن است که مسئله این قدر ساده نیست. چون حتی تاریخ‌دانان پیش از عصر حرفه‌ای شدن نیز خود را سخنورانی می‌دانستند که تاریخ برای‌شان حاوی سرمشق‌ها و درس‌هایی برای زندگی بود، و در عین حال متعهد به نقل یک داستان حقیقی بودند. فحوای بحث‌های اخیر، مثلاً بحث‌های مطرح شده در نشست «قصه‌واری، روایت‌مندی، عینیت» در «کنگره بین‌المللی علوم تاریخی»^۱ در مونترئال در سال ۱۹۹۵،^(۴۳) اتخاذ موضعی میانه و تأیید این نکته بوده است که، به قول روزه شارتیه، هرچند «تاریخ یکی از بی‌شمار شکل‌های روایت است، ولی منحصر به فرد است، از این حیث که رابطه‌ای ویژه با حقیقت دارد. به بیان دقیق‌تر، برساخته‌های روایتی تاریخ معطوف به بازسازی گذشته‌ای هستند که واقعاً وجود داشته است. این دلالت کردن بر واقعیتی که پیش از متن تاریخی موجود بوده و جایش خارج از متن است، یعنی همان واقعیتی که متن باید روایتی معقول از آن تولید کند... همان چیزی است که تاریخ را می‌سازد و آن را از قصه یا دروغ‌پردازی متفاوت می‌کند.»^(۴۴)

این تمایز میان حقیقت و دروغ کماکان برای کار تاریخ‌دان تمایزی بنیادین به حساب می‌آید. مفهوم حقیقت در جریان اندیشه انتقادی جدید بی‌اندازه پیچیده‌تر شده است. مسلماً این فرض که «شناخت تاریخی دارای عینیت و علمیت مطلق است دیگر بدون قید و شرط پذیرفته نمی‌شود.»^(۴۵) با این حال، مفهوم حقیقت و همراه با آن وظیفه تاریخ‌دان در پرهیز از جعلیات و نیاوردن آنها به هیچ وجه کنار گذاشته نشده است. تاریخ‌دان حرفه‌ای و آموزش دیده کماکان نسبت به منابعی که واقعیت گذشته را دسترس پذیر می‌سازند نگاهی انتقادی دارد. تفاوت گذاشتن بین معقول و نامعقول در پژوهش تاریخی نه بر مبنای یک برداشت انتزاعی از حقیقت یا عینیت، بلکه بر

مبنای «ایده تاریخ به مثابه یک اجتماع تفسیری، و رشته‌ای عملی با استانداردهای حرفه‌ای» استوار است.^(۴۶)

فرار از واقعیت گذشته در اندیشه ادبی، زبان‌شناختی، و تاریخی جدید منعکس‌کننده ناخرسندی عمیق انسان معاصر از وجوه مشمئزکننده تمدن مدرن بود. از آنجا که علم در این تمدن نقشی محوری داشته است، رهیافت‌های علمی، از جمله سنت مدرن دانشوری تاریخی، مورد حمله قرار گرفتند. البته این نقد تلویحات سیاسی هم داشت. آنچه در قرن نوزدهم و در نیمه نخست قرن بیستم با بورکهارت، نیچه، و بعداً هایدگر شروع شده بود، دایر بر طرد میراث انسان‌گرایانه 'عصر روشنگری' از چشم‌اندازی نخبه‌گرا و ضددموکراتیک، بعد از ۱۹۴۵ نزد اندیشمندانی چون ژان-پل سارتر و مکتب فرانکفورت^۱ - تئودور آدورنو و ماکس هورکهایمر - ادامه یافت؛ اینان عموماً مواضعی نزدیک به جریان چپ داشتند، اما دیگر ایمان 'عصر روشنگری' به عقل و علم را وسیله‌رهای انسان‌ها نمی‌دانستند، بلکه برعکس، آن را وسیله‌ای برای کنترل و سلطه بر انسان‌ها می‌دیدند.^(۴۷) اگر 'عصر روشنگری' در پی آزادی انسان‌ها از قید و بند اسطوره‌ها و توهمات بود، منتقدانش در پی آزادی انسان‌ها از بی‌معنایی اخلاقی‌ای بودند که به عقیده آنان، ره‌آورد رهیافت عقلانی - یا به دیده ایشان عقل‌گرایانه - به زندگی و واقعیت بود. عقل علمی به ناگاه به یک دیو تبدیل شد. فوکو و دریدا هر دو بر این نظر بودند که سنت فلسفه غرب از زمان سقراط به بعد، با مرکزیت دادن به عقل انتزاعی، الگوهای سلطه را مشروعیت بخشیده^(۴۸) و، از نگاه جون اسکات که از منظری فمینیستی می‌نویسد، سنت فلسفه غرب مرجعیت پدرسالارانه را اصولاً در زبان گفتمان همگانی مستقر کرده است.^(۴۹)

این نقد پسامدرن حاوی نکات درست و مهمی بود. این نقد نشان می‌داد که مفهوم تاریخ یکپارچه^۲ قابل دفاع نیست، که نه تنها پیوستگی و یژگی تاریخ است بلکه گسست‌ها نیز ویژگی آن هستند. این منتقدان به درستی به مفروضات ایدئولوژیکی

1. Frankfurt School
2. unitary history

نهفته در گفتمان مسلط دانشوری حرفه‌ای تاریخ اشاره می‌کنند. آنان همچنین به درستی مدعیات اغراق‌آمیز این گفتمان را دایر بر اینکه بر مبنای مرجعیت متخصصان سخن می‌گویند به چالش می‌کشند. ولی، وقتی امکان هر گونه گفتمان تاریخی عقلانی را انکار می‌کنند و مفهوم حقیقت تاریخی و همراه با آن مفهوم دروغ تاریخی را زیر سؤال می‌برند، تو گویی برای درست کردن ابرو چشم را کور می‌کنند. به این ترتیب، آنان نه فقط مرز شناور بین گفتمان تاریخی (که همیشه حاوی عناصر داستانی است) و داستان را (که غالباً در پی تفسیر واقعیت است) از میان می‌برند، بلکه تفاوت میان دانشوری صادقانه و تبلیغات را نیز زائل می‌کنند. این مبهم شدن مرزها به ویژه در بحث‌های اخیر راجع به هولوکاست به عنوان یک رخداد تاریخی، دردسرساز شده است.^(۵۰) تناقض‌های حاصل از انحلال تاریخ در ادبیات صرفاً تخیلی در این گفته‌هاید و آیت آشکار می‌شود که می‌گویند از نظر اخلاقی انکار واقعیت هولوکاست غیرقابل قبول است، اما نمی‌توان در یک روایت تاریخی به نحو عینی محرز ساخت که این واقعه رخ داده است.^(۵۱)

چالش پسامدرن تأثیری جدی بر اندیشه و نگارش تاریخی داشته است، البته بی‌آنکه رابطه‌اش را با برداشت‌ها و روال‌های قدیمی‌تر کاملاً قطع کند. پسامدرنیسم یک جامعه و فرهنگ در حال دگرگونی را منعکس می‌کند که در آن اعتقادات قبلی درباره رشد صنعتی، توقعات اقتصادی فزاینده، و هنجارهای سنتی طبقه متوسط به لرزه افتاده‌اند. این امر در تاریخ‌نگاری بیست سال گذشته منعکس شده است. موضوع تاریخ تغییر یافته است، به این ترتیب که به جای بررسی ساختارها و فرایندهای اجتماعی، به بررسی فرهنگ در معنای وسیع زندگی روزمره می‌پردازد. تاریخ دوباره چهره‌ای انسانی گرفته چون توجهی تازه به افراد شده است، البته این بار نه به افراد والا مرتبه و صاحب اقتدار بلکه به افراد عادی. مکتبی در تاریخ‌نگاری در پی این بوده است که به جای مطالعه فرایندهای کلان تاریخی و اجتماعی به مطالعه بنا به اصطلاح خودشان - تاریخ خرد^۱ بشیند، که بر واحدهای اجتماعی کوچک

و متشکل از افراد انضمامی تمرکز دارد. این تأکید تازه بر فرهنگ زندگی روزمره تاریخ را وارد رابطه‌ای نزدیک با انسان‌شناسی کلیفورد گیرتز کرده است. گیرتز، «هم‌نظر با ماکس وبر، در این عقیده که انسان حیوانی است معلق در تارهای دلالت^۱ و خودش این تارها را تنیده است»، «فرهنگ را همین تارها می‌داند و بنابراین تحلیل آن را نه علمی تجربی و در جستجوی قانون بلکه علمی تفسیری و در جستجوی معنا می‌بیند. این توضیح دادن^۲... [یعنی] تأویل کردن بیان‌های اجتماعی^۳ به ظاهر اسرارآمیز» است که دانش‌پژوه فرهنگ در پی آن است. بنابراین، تاریخ فرهنگی جدید، همچون «دانش هرمنوتیک»^۴ در تاریخ‌باوری کلاسیک، دغدغه تبیین^۵ دارد، اما تبیین از طریق «توضیح دادن»، یعنی تلاش برای بازسازی معنای بیان‌های اجتماعی‌ای که در حکم متن‌های این تاریخ فرهنگی جدید هستند.^(۵۲)

اما هرمنوتیک این تاریخ جدید با هرمنوتیک مکتب رانکه فرق می‌کند. هرمنوتیک مکتب رانکه علاوه بر اینکه به موضوعی متفاوت می‌پرداخت، یعنی شخصیت‌های برجسته در چارچوب نهادهای سیاسی کلان، بلکه همچنین بر این تصور بود که متن حاوی معنایی روشن است که می‌توان آن را با تحلیل فیلولوژیکی^۶ بازسازی کرد. رانکه و مکتب او کماکان باور داشتند که تاریخ یک علم دقیق است، هرچند موضوع و روشی متفاوت با موضوع و روش علوم تبیینی دارد. از نظر تاریخ فرهنگی جدید، نهادهای محوری دولت، کلیسا، و بازار جهانی فروریخته بودند، و معنای متن‌ها دیگر شفاف نبود بلکه تناقض‌ها و گسست‌ها وجه مشخصه آنها بود.

1. significance

2. explication

3. social expressions

4. hermeneutics

5. explanation

۶. philological: فیلولوژی عبارت است از مطالعه در-زمانی واژه‌ها و نحوه تکوین و تحول واژه‌ها

و زبان(ها). از این جهت گاهی بدان زبان‌شناسی تاریخی (یا تطبیقی، وقتی بحث از چند زبان مختلف باشد) یا لغت‌شناسی تاریخی نیز گفته‌اند. البته در بحث از مکتب رانکه می‌توان بیشتر معادل 'متن‌شناسی' را برای آن مناسب دانست. با این حال، به دلیل اینکه معانی مختلفی بر این کلمه مترتب است، ترجیح داده شد از کلمه اصلی استفاده شود.

همه اینها تأییدگر حملات پسامدرنیستی به مفاهیم عینیت و روش علمی بودند، که به برجیده شدن تمایز روایت تاریخی از روایت داستانی منتهی شد. با این همه، واریسی تاریخ‌نگاری بیست سال گذشته [۱۹۷۵-۱۹۹۵]، کاری که من در این کتاب انجام می‌دهم، گویای این است که هرچند تاریخ‌دانان در باورشان به مرجعیت علم محتاط‌تر شده‌اند، باز هم در کار خود به این عقیده وفادارند که تاریخ‌دان به یک گذشته واقعی می‌پردازد، نه خیالی، و این گذشته واقعی، هرچند تنها به واسطه ذهن تاریخ‌دان دسترس پذیر می‌شود، نیازمند روش‌ها و رهیافت‌هایی است که تابع یک نوع منطق تحقیق هستند. جالب است که می‌بینیم به رغم شبهه‌افکنی‌های فزاینده اندیشه پسامدرن در مرجعیت دانشور^۱ حرفه‌ای، آثار تاریخی در عمل تحت فشارهای فزاینده حرفه‌ای‌سازی بوده‌اند. با اینکه در اواخر قرن بیستم، جنبش 'کارگاه تاریخ'^۲،^(۵۳) شهروندان علاقه‌مند غیردانشگاهی را دعوت می‌کرد تا به کاوش در ریشه‌های تاریخی خویش بپردازند، تاریخ فرهنگی جدید عملاً به طور کامل در دانشگاه‌ها تعقیب شده است. مقدار قابل توجهی از چالش‌هایی که علیه روحیه علمی در آثار تاریخی پدید آمد برخاسته از بیرون این رشته‌ها بوده است — یعنی برخاسته از نظریه پردازان و منتقدان ادبی‌ای که دوست داشتند تاریخ در حد ادبیات تخیلی فروپاشد. ولی جالب است بدانید که خود نقد ادبی، که زمانی قلمرو روشنفکران مستقلی بود که در مجلات و نقدنامه‌ها می‌نوشتند، به طرز فزاینده اسیر قیدوبند فضای دانشگاهی شد. فرهنگ دانشگاهی، از جمله معیارهای کسب صلاحیت در دانشگاه که برای گرفتن کرسی و داشتن شغلی موفق الزامی هستند، به رغم تغییر مبنایی در جهت‌گیری‌های فلسفی، به نحو بارزی از زمان آغاز به کار تاریخ‌نگاری حرفه‌ای در دانشگاه‌های آلمان در اوایل قرن نوزدهم تا به امروز ثابت مانده است. لذا

۱. scholar: منظور از دانشور/دانش‌پژوه همان محقق و متخصص در انسانیات (فلسفه، تاریخ، ادبیات، هنرها) است، که با ساینتیست (scientist) یا دانشمند تفاوت دارد؛ 'دانشمند' در علوم طبیعی (فیزیک، شیمی، زیست‌شناسی) یا بعضاً در علوم اجتماعی (روان‌شناسی، اقتصاد، پژوهشگری اجتماعی) تخصص دارد.

با وجود دعوت‌هایی که به طرد روحیه علمی صورت گرفت، روحیه علمی در عمل باقی ماند.

برای معنادار بودن کارهای تاریخی این امر ضروری بود. تاریخ‌کماکان پیشه‌ای بود نیازمند دانش فراوان. تاریخ‌دانان دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ اهمیت فرهنگ در فهم رفتار سیاسی و اجتماعی را از انسان‌شناسان آموختند. از این رو، مطالعات 'انقلاب فرانسه' مسیری جدید پیدا کرد. تأکید بر عوامل طبقاتی و اقتصادی، که بر تحلیل‌های مارکسیستی ژرژ لوفور^(۵۴) و آلبر سوبول^(۵۵) و تحلیل ضدمارکسیستی آلفرد کابن^(۵۶) در میانه قرن بیستم تأثیرگذار بود، جای خود را به تأکیدی جدی‌تر بر فرهنگ، زبان، نمادها، و آئین‌ها در نوشته‌های فرانسوا فیوره،^(۵۷) لین هانت،^(۵۸) ویلیام سیوئل،^(۵۹) و سایمون شاما^(۶۰) در دهه‌های ۱۹۸۰ و اوایل ۱۹۹۰ داد. ولی در نهایت، این تاریخ‌دانان فرهنگی جدید نیز، مانند پیشینیان سنتی‌شان، باید به بایگانی‌ها می‌رفتند. هرچند اینان شدیداً منتقد مفروضات رهیافت‌های علوم اجتماعی محور اولیه بودند، باز هم، غالباً با کمک فنون رایانه‌ای جدید، از یافته‌های تجربی بهره می‌بردند تا برای بازسازی تفسیری خودشان از فرهنگ محلی مبنایی ایجاد کنند.

در حالی که در آثار دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ دائماً بر اهمیت فرهنگ تأکید می‌شد، و این به بهای بی‌توجهی به سیاست و فرایندهای اجتماعی بزرگ‌تر بود، رخدادهای بعد از ۱۹۸۹ روشن کرد که اینها را نیز نمی‌توان نادیده گرفت. در حالی که بعد از جنایت‌های رخ داده در قرن ما دیگر دشوار است که بخواهیم پیرو نظریه مدرن‌سازی^۱ به تمدن غرب کرامتی ویژه نسبت دهیم یا تاریخ را فرایندی یکپارچه بینیم، با این حال روشن است که نیروهای قدرتمند توصیف‌شده در آن نظریه واقعاً در دنیای مدرن کار کردند. مطمئناً نظریه مدرن‌سازی به طور کلی زیادی خوش‌بین بوده که دنیای مدرن را «پایان تاریخ»^(۶۱) می‌دیده و آن را پیامد فرایندی مطلوب می‌دانسته است. علاوه بر این، فروپاشی امپراتوری شوروی نابسندگی تکیه صرف بر تحلیل سیاسی، اقتصادی، یا فرهنگی را نشان داده است، در عین حال که تداوم

نگرش‌های ملی‌گرایانه و دینی و دگردیسی آنها تحت شرایط مدرن، چنان‌که در نزاع‌های قومی و طغیان‌های بنیادگرایی دینی در سال‌های اخیر نمودار است، محدودیت‌های نظریه‌مدرن‌سازی را بیشتر هویدا کرده است. آنچه به جای آن لازم داریم یک رهیافت تاریخی گسترده است که هم وجوه فرهنگی و هم نهادی را در نظر بگیرد. نقد پسامدرن علم سنتی و تاریخ‌نگاری سنتی اصلاحات مهمی را در اندیشه و عمل تاریخی پیش نهاده است. این نقد تعهد تاریخ‌دان به بازیابی واقعیت یا باور او به یک نوع منطق تحقیق را از میان نبرده بلکه فقط پیچیدگی این دو را نشان داده است. شاید بتوانیم در تاریخ تاریخ‌نگاری، گفتگوی مستمری را ببینیم که، هرچند هرگز به پایان نمی‌رسد، در وسعت بخشیدن به چشم‌انداز ما نقش ایفا می‌کند.

* * *

داستان ما با حرفه‌ای شدن مطالعات تاریخی در قرن نوزدهم آغاز می‌شود. البته که تاریخ‌نگاری بسیار قدیمی‌تر از اینهاست. انسان‌ها در همه فرهنگ‌ها به گذشته خود پرداخته‌اند، اما شیوه‌های انجام دادن این کار متفاوت بوده است. به این ترتیب، در دنیای غرب، که شامل جهان اسلام نیز می‌شود، و البته همچنین در آسیای شرقی، تاریخ مکتوب نقشی مهم پیدا کرده است، اما صورت‌های غیرمکتوب تاریخ، بناهای تاریخی، نمادها، و سنت‌های عامیانه نیز چنین نقشی یافته‌اند. دست کم از زمان هرودوت و توکودیدس در غرب و سیما چیان [پدر تاریخ‌نگاری چینی] در شرق تلاشی آگاهانه برای تمییز تاریخ از اسطوره و رسیدن به توصیفی حقیقی از رخداد‌های گذشته صورت می‌گرفته است. با این حال، هیچ کس نمی‌خواست بگوید تاریخ شأن یک علم را دارد و به استواری علوم طبیعی است. فعالیت در زمینه تاریخ به عنوان یک سبک ادبی که در پی بازیابی واقعیت گذشته به صورت حقیقی و صادق و البته به شیوه‌ای برازنده از حیث زیبایی‌شناسی است از عصر باستان در غرب کلاسیک و آسیای شرقی تا تقریباً همین اواخر وجود داشته است. اما در قرن نوزدهم بود که تاریخ به یک رشته حرفه‌ای دگردیسی یافت و به صورت یک «علم» تلقی شد که تاریخ‌دانان آموزش دیده حرفه‌ای بدان مشغول شدند.

انگلیسی‌زبانان چندان با تعبیر «علم تاریخ»^۱ (Geschichtswissenschaft) راحت نیستند. این تعبیر معمولاً در اروپای قاره‌ای و همچنین در زبان‌های آسیای شرقی برای تمیز تاریخ در مقام یک رشته علمی، از تاریخ در مقام یک دل‌مشغولی ادبی به کار می‌رود. این تعبیر در زبان انگلیسی رایج نیست؛ در این زبان، واژه علم (science) معمولاً بر علوم طبیعی نظام‌مند دلالت دارد، یا بر نوعی منطق تحقیق و تبیین الگوبرداری شده از علوم طبیعی دلالت دارد، مانند آنچه در رهیافت و گرایش نظام‌مند به انتزاع در «علوم اجتماعی»^۲ دیده می‌شود. در زبان‌های اروپای قاره‌ای، واژه‌های Wissenschaft (به آلمانی)، science (به فرانسوی)، scienza (به ایتالیایی)، ciencia (به اسپانیایی)، یا nauk (به روسی) بر رهیافتی نظام‌مند به هر حوزه‌ای از شناخت دلالت دارند، از جمله انسانیات،^۳ و این رهیافت نظام‌مند با روش‌های تحقیق مورد قبول اجتماع دانشوران^۴ هدایت می‌شود.

در این کتاب، ما از این تعبیر [علم تاریخ] برای اشاره به رشته مدرن تاریخ استفاده می‌کنیم. ظهور علم تاریخ در این معنا مصادف با استقرار تاریخ به عنوان یک رشته حرفه‌ای بوده که در دانشگاه‌ها تدریس و تحصیل می‌شده است. این رشته هرگز آن انضباط مفهومی موجود در علوم طبیعی یا علوم اجتماعی تحلیلی را نداشته است، زیرا مؤلفه‌های اراده، قصد، و معنا در رفتار انسانی در برابر آن درجه از انتزاع که در علوم سخت‌تر^۵ در اختیار دانش قرار دارد مقاومت می‌کنند. اما در این رشته نیز باید از یک منطق تحقیق دانشورانه^۶ که به طور کلی میان دانشوران مشترک است، پیروی شود، و اعتبار نتایج تحقیق تاریخی را می‌توان با این منطق تحقیق آزمود، درست مثل سایر رشته‌ها. همچنین در این رشته از دانشوران انتظار می‌رود از

1. historical science

2. social sciences

۳. the humanities: منظور از «انسانیات» رشته‌هایی مانند تاریخ، فلسفه، ادبیات، هنر، زبان و مانند

اینهاست که معمولاً به آثار خلاقه انسانی می‌پردازند و با علوم اجتماعی (جامعه‌شناسی، اقتصاد،

روان‌شناسی، ...) از حیث موضوع و روش تفاوت دارند.

4. community of scholars

5. harder sciences

6. a logic of scholarly inquiry

داده‌های خام حاصل از منابع خویش فراتر روند و گزارشی منسجم خلق کنند که، همانند هر گفتمان علمی دیگری، حاوی تبیین باشد. مسلماً ماهیت تبیین در تاریخ‌نگاری متفاوت با ماهیت تبیین در علوم سخت است، چون در تبیین تاریخی نه تنها قصد و فردیت ابژه‌های مطالعه باید به حساب آید بلکه نقش سوژکتیویته پژوهشگر نیز باید حساب شود، که قطعاً در مطالعات تاریخی بیشتر از علوم سخت است. تامس کوهن گفته است که حتی در فیزیک نیز تلقی‌هایی که از آثار علمی وجود دارد صرفاً محصول تحولات و بحث‌های درونی این رشته نیستند بلکه پیوند وثیقی با جریان‌های فکری وسیع‌تر فرهنگی‌ای دارند که آثار علمی در آنها قرار می‌گیرند.^(۶۲) اگر چنین سخنی درباره‌ی رشته‌ای مانند فیزیک صادق باشد، که مؤکداً در پی حذف مؤلفه‌های ذهنی [سوژکتیو] از داوری‌های علمی است، بسیار بیشتر از اینها باید در مورد تاریخ صدق کند، یعنی رشته‌ای که بر نقش ذهنیت [سوژکتیویته] در تحقیقات دانشورانه به عنوان یک مؤلفه‌گریز ناپذیر صحنه می‌گذارد.

منظور از گفته‌های بالا این نیست که آثار دانشمند یا تاریخ‌دان را می‌توان اصولاً بر حسب عوامل اجتماعی تبیین کرد یا اصولاً کارکردی ایدئولوژیکی دارند. منظور این است که علم، و به ویژه «علم تاریخ»، که چنین با ارزش‌ها و مقاصد انسانی گره می‌خورد، باید در چارچوب اجتماعی - فرهنگی و سیاسی‌ای که افراد در آن بدان مشغول هستند دیده شود. نوشتن تاریخی برای تاریخ‌نگاری که فقط عوامل درونی رشته تاریخ را مد نظر قرار دهد ممکن نیست. قابل فهم است که بتوان مجموعه‌ای از واقع‌داده‌های تاریخی را با استفاده از استانداردهای انتقادی مورد وفاق در این رشته بررسی کرد؛ اما وقتی این واقع‌داده‌ها در بافتی گسترده‌تر، بافتی متشکل از رخدادها و تحولات، قرار داده شوند ممکن است رسیدن به چنین وفاقی بسیار دشوار شود. همان طور که گفتم، هرگز نمی‌توان علم، و از جمله علم تاریخ، را به مجموعه‌ای از فرایندهای فکری انتزاعی که فقط در درون یک رشته خاص وجود دارند تقلیل داد، بلکه همواره انسان‌های زنده‌ای در کارند که در چارچوب نهادهای علمی و دانشورانه کار می‌کنند و درباره‌ی سرشت واقعیتهایی که بین ایشان و بسیاری از هم‌عصران ایشان مشترک است مفروضاتی دارند. علم همواره مستلزم اجتماعی از

دانشوران است که روال‌های پژوهش و شکل‌های برقراری ارتباط بین آنها مشترک باشد. بنابراین جدا کردن تاریخ‌نگاری از نهادها و شرایط اجتماعی و فکری‌ای که آثار دانشورانه در آنها قرار می‌گیرند ممکن نیست.

سه بخش این کتاب به استقرار تاریخ در مقام یک رشته دانشورانه، چالش علوم اجتماعی برای دانشوری سنتی، و نهایتاً نقد اندیشمندان پسامدرن بر رهیافت‌های علوم اجتماعی محور و تأثیرات این نقد در آثار تاریخ‌دانان می‌پردازند.

یادداشت‌ها

1. Georg G. Iggers, *New Directions in European Historiography* (Middletown, Conn., 1975, 1984).
 ۲. رجوع کنید به:
Leopold von Ranke, "Preface to the First Edition of *Histories of the Latin and Germanic Nations*," in Leopold von Ranke, *Theory and Practice of History*, ed. Georg G. Iggers and Konrad von Moltke (Indianapolis, 1973), 137.
 ۳. رجوع کنید به:
Hayden White, *Metahistory: The Historical Imagination in Nineteenth-Century Europe* (Baltimore, 1973); *The Tropics of Discourse. Essays in Cultural Criticism* (Baltimore, 1982); *The Content of the Form: Narrative Discourse and Historical Representation* (Baltimore, 1987).
 ۴. رجوع کنید به:
Leopold von Ranke, "On the Character of Historical Science," in *The Theory and Practice of History*, 33-46; and "The Great Powers," *ibid.*, 100.
 ۵. رجوع کنید به:
William Keylor, *Academy and Community: The Foundation of the French Historical Profession* (Cambridge, Mass., 1975).
 ۶. رجوع کنید به:
John Higham, *History: Professional Scholarship in America* (Baltimore, 1983); Peter Novick, *That Noble Dream: The "Objectivity Question" and the American Historical Profession* (Cambridge, 1988).
 ۷. برای مثال، رجوع کنید به:
"Historical Science," in *Congress of the Arts and Sciences: Universal Exposition*, St. Louis, 1904, vol. 2 (Boston, 1906).
 ۸. رجوع کنید به:
Bryce Lyon, *Henri Pirenne: A Biographical and Intellectual Study* (Ghent, 1974).
 ۹. رجوع کنید به:
Burckhardt's *Reflections on History* (Indianapolis, 1979)
- و
- Briefe*, 10 vols. (Basel, 1949-86).

۱۰. مانند:

Friedrich Nietzsche, "On the Uses and Disadvantages of History for Life," in his *Untimely Meditations* (Cambridge, 1983);

همچنین رجوع کنید به:

Allan Megill, *Prophets of Extremity: Nietzsche, Heidegger, Foucault, Derrida* (Berkeley, 1985).

11. Erik Wolf, *Europe and the People Without History* (Berkeley, 1982).

12. John Higham, "Beyond Consensus: The Historian as Moral Critic," *American Historical Review* 57 (1961-1962), 609-25.

13. Michael Harrington, *The Other America: Poverty in the United States* (Baltimore, 1962).

۱۴. رجوع کنید به:

Daniel Boorstin, *The Genius of American Politics* (Chicago, 1953).

15. Daniel Bell, *The End of Ideology: On the Exhaustion of Political Ideas in the Fifties* (New York, 1960).

۱۶. رجوع کنید به:

Allan Megill, "'Grand Narratives' and the Discipline of History," in Frank Ankersmit and Hans Kellner, eds., *A New Philosophy of History* (Chicago, 1995), 151-73.

17. Oswald Spengler, *The Decline of the West*, 2 vols. (New York, 1926).

18. Marc Bloch, *La Société féodale*, 2 vols. (Paris, 1939-1940), English: *Feudal Society* (Chicago, 1964); Fernand Braudel, *La Méditerranée et le monde méditerranéen à l'époque de Philippe II* (Paris, 1949), 2nd enlarged ed., 2 vols. (Paris, 1966), English: *The Mediterranean and the Mediterranean World in the Age of Philip II*, 2 vols. (New York, 1972-1974).

۱۹. مانند:

The Civilization of the Renaissance in Italy (New York, 1945).

۲۰. رجوع کنید به:

Braudel, *The Mediterranean and the Mediterranean*.

۲۱. رجوع کنید به:

Jacques Le Goff, *Time, Work and Culture in the Middle Ages* (Chicago, 1980).

22. Edward P. Thompson, "Time, Work-Discipline and Industrial Capitalism," *Past and Present* 38 (1967), 56-97.

23. Claude Lévi-Strauss, *Savage Mind* (Chicago, 1968).

۲۴. رجوع کنید به:

Robert Fogel and Geoffrey Elton, *Two Ways to the Past? Two Views of History* (New Haven, 1983).

۲۵. رجوع کنید به:

Megill, *Prophets of Extremity*.

۲۶. رجوع کنید به فصل دهم.

۲۷. رجوع کنید به:

Art Berman, *From the New Criticism to Deconstruction: The Reception of Structuralism and Post-Structuralism* (Urbana, 1988).

28. Fernand de Saussure, *Course in General Linguistics* (London, 1983).

۲۹. رجوع کنید به:

Roland Barthes, "The Discourse of History," trans. Stephen Bann, in *Comparative Criticism: A Yearbook*, vol. 3 (1981), 3-28.

۳۰. رجوع کنید به یادداشت ۳.

31. Jacques Derrida, *Of Grammatology* (Baltimore, 1976), 158.

32. Clifford Geertz, *The Interpretation of Cultures* (New York, 1973).

۳۳. رجوع کنید به:

Lionel Gossman, "History and Literature: Reproduction or Signification," in Robert H. Canary and Henry Kozicki, eds., *The Writing of History: Literary Form and Historical Understanding* (Madison, 1978), 32-33.

34. Hayden White, "The Historical Text as Literary Artifact," in *The Tropics of Discourse*, 82.

35. Hans Kellner, "The Politics of Interpretation," in W. J. T. Mitchell, ed., *The Politics of Interpretation* (Chicago, 1982), 301.

36. Robert Berkhofer, "The Challenge of Poetics to (Normal) Historical Practice," *Poetics Today* 9 (1988), 435-52.

بر کوهوفر در اینجا به هیچ وجه نسبت به واقع‌گرایی تاریخی دیدگاهی کاملاً انتقادی ندارد.

۳۷. رجوع کنید به مقالهٔ مروی جدید و فوق‌العادهٔ زیر:

John H. Zammito, "Are We Being Theoretical Yet? The New Historicism, The New Philosophy of History, and 'Practicing Historians'", *The Journal of Modern History* 65 (1993), 783-814;

و

Jan R. Veenstra, "The New Historicism of Stephen Greenblatt: On Poetics of Culture and the Interpretation of Shakespeare," *History and Theory* 34 (1995), 174-98;

همچنین رجوع کنید به:

H. Aram Veveser, ed., *The New Historicism* (New York, 1989).

۳۸. رجوع کنید به:

Stephen Greenblatt, *Renaissance Self-Fashioning: From More to Shakespeare* (Chicago, 1980); *Shakespearean Negotiations: The Circulation of Social Energy in Elizabethan England* (Oxford, 1988); ed., *The Power of Forms in the English Renaissance* (Norman, Okla., 1982).

۳۹. رجوع کنید به:

Stephen Greenblatt, *Marvellous Possessions: The Wonder of the New World* (Chicago, 1991).

40. Stephen Greenblatt, "Towards a Poetics of Culture," in his *Learning to Curse: Essays in Early Modern Culture* (New York, 1990).

41. F. A. Ankersmit, "History and Postmodernism," *History and Theory* 28 (1989), 137-53, reprinted in Ankersmit, *History and Topology* (Berkeley, 1994);

و نیز:

Ankersmit, "Historicism: An Attempt at Synthesis," *History and Theory* 34 (1995), 143-61, Georg G. Iggers's "Comments," in *ibid.*, 162-167, and Ankersmit's reply, in *ibid.*, 168-73.

۴۲. رجوع کنید به مقالهٔ "Fictionality, Narrativity, Objectivity" کلنر که تاکنون انتشار نیافته و

برای نشست زیر ارائه شده است:

International Congress of Historical Sciences in Montreal August 27-September 3, 1995;

همچنین رجوع کنید به:

Kellner, *Language and Historical Representation: Getting the Language Crooked* (Madison, 1989); coeditor with F. R. Ankersmit, *A New Philosophy of History* (Chicago, 1995).

۴۳. رجوع کنید به:

The *Actes/Proceedings* of the 18th International Congress of Historical Sciences (Montreal, 1995), 159-82.

44. Roger Chartier, *ibid.*, 174.

45. *Ibid.*

46. Zammito, "Are We Being Theoretical Yet?," 804.

47. Max Horkheimer and Theodor W. Adorno, *Dialectic of Enlightenment* (New York, 1975).

۴۸. رجوع کنید به: Megill, *Prophets of Extremity*.

۴۹. رجوع کنید به:

Joan Scott, *Gender and the Politics of History* (New York, 1988).

۵۰. رجوع کنید به:

Saul Friedlaender, ed., *Probing the Limits of Representation: Nazism and the Final Solution* (Cambridge, Mass., 1992).

51. Hayden White, "Historical Emplotment and the Problem of Truth," in *ibid.*, 37-53.

52. Clifford Geertz, "Thick Description: Toward an Interpretive Theory of Culture," in his *The Interpretation of Cultures: Selected Essays* (New York, 1973), 5;

همچنین رجوع کنید به تعریف او از فرهنگ در مقاله «Religion as a Cultural System» در همان کتاب، ص ۸۹: «آن تلقی از فرهنگ که من بدان تعلق خاطر دارم نه مدل‌های متکثر دارد نه، تا جایی که من می‌بینم، ابهامی نامعمول: این فرهنگ عبارت است از الگویی از معناهای تجسم‌یافته در نمادها، الگویی که به صورت تاریخی قابل انتقال است، یعنی [فرهنگ عبارت است از] نظامی از مفاهیم موروثی که به شکل نمادین بیان می‌شود و با این نظام انسان‌ها شناختشان از زندگی و نگرش‌شان به آن را انتقال می‌دهند، جاودان می‌سازند، و توسعه می‌بخشند.»

۵۳. درباره جنبش 'کارگاه تاریخ'، رجوع کنید به پاراگراف ۱۷ فصل هفتم.

54. Georges Lefebvre, *The French Revolution*, 2 vols. (New York, 1970);

همچنین رجوع کنید به:

Georges Lefebvre, *The Coming of the French Revolution* (Princeton, 1989).

55. Albert Soboul, *The French Revolution 1787-1799* (London, 1989);

همچنین رجوع کنید به:

Albert Soboul, *The Parisian Sans Culottes and the French Revolution* (Westport, 1979).

56. Alfred Cobban, *The Social Interpretation of the French Revolution* (Cambridge, 1968).

57. François Furet, *Interpreting the French Revolution* (Cambridge, 1981); also Furet and Mona Ozouf, eds., *The Transformation of Political Culture*, 3 vols. (Oxford, 1989).

58. Lynn Hunt, *Politics, Culture, and Class in the French Revolution* (Berkeley, 1986).

59. William Sewell, *Work and Revolution in France, The Language of Labor from the Old Regime to 1848* (Cambridge, 1980).

60. Simon Schama, *Citizens* (New York, 1990).

۶۱. رجوع کنید به:

E. G. Fukuyama, "The End of History?," *The National Interest* 9 (Summer 1989), 3-18;

همچنین رجوع کنید به:

E. G. Fukuyama, *The End of History and the Last Man* (New York, 1992).

62. Thomas Kuhn, *The Structure of Scientific Revolutions*, 2nd ed. (Chicago, 1970).